

دروازه، معمول می‌باشد. بی‌شایه خلاف، از ملاحظه اوضاع این شهر، خوبیهای شهر و عظم عمارات کلکته، که در بلاد هند ممتاز است، بالکل از خاطر محو شد. و محسوسات از ملاحظه تماسای لاحق تا ورود به «لندن» در این سفر استمرار داشت. چه بعد ورود به «ایرلند» و تماسای شهر «کلاک<sup>۱</sup>» چیزی از کلیپ به خاطر نماند. چون به «دبلن» دارالملک ایرلند رسیدم جلوه شهر «کلاک» از نظر نابود شد و همچین بود حال «دبلن» پس از مشاهده لندن.

#### حافظ:

خیز تا بر کلک آن نقاش جان افشار کنیم  
کاین همه نقش عجیب در گردش بر گار داشت

وقت مراجعت، حال عکس این بود، وهمه جا تا بمیئی، لاحق از سابق بتر می‌نمود.  
چه، وقتی که از لندن به «پرس<sup>۲</sup>»، دارالملک فرانس، رسیدم با آن همه عظمت و شان، چون اکثر اینهای آن در سادگی، اوضاع و قوانین آرام زندگی، و پاکی و نظافت مکان و روشی شب، و تقسیم راهها و باغیت چارسوها، مثل لندن نبود، ارتفاع عمارات و بودن آن تمام [از] سنگ، و کثیر تزهیب وغیره که زاید بر لندن بود، در نظر جلوه نداد، و دانستم که از بهشت به دوزخی افتادم.  
چون بر بلاد «ایتالی» در آمدم قدر خوبی شهر «پرس» معلوم شد. و شهرهای روم قدیم در نظر جلوه نداد، مگر بعد ورود «استنبول» و استنبول در مقابله بغداد و موصل وغیره، بلکه جمیع بلاد اسلامی چون جنت است بر ابر، «مرشد آباد» بنگاله، و بغداد محبوب شد بعد تماسای بصره،  
چنانچه شرح هریک به محل خود آید.

بالجمله در وسط شهر کلپ میدانی است که دایره آن دو میل بوده باشد، بسیار مطبوع که سپاه آن شهر در آن قواعد کنند. دو طرف آن میدان، عمارات شهر بر قطار و درها یت رونق و زینت هرثی می‌شود. یک سمت آن بحر است، و سمت چهارم قلعه‌ای است خردتر از قلعه کلکته، شیوه به آن، به خاطرمی رسید که نقشه شهر جانب میدان و قلعه کلکته را از آن گردید<sup>۳</sup> برداشته اند. و دکانها و بازار وسیع، واشیا به ترتیب و انتظام در آن چیده.

زنان و لندیز، آنچه ولایتی به نظر آمدند، اکثر فربه، بی‌نمک،  
ظاهر آرای، پلش طبیعت، بی‌سلیقه اند. اما در دختران زایده

«ولندیز» که نیکنامترین مردم، و خانه او بهترین [خانه‌های] آن شهر بود، و رفقا از پیشتر در آن بودند، فرود آمد. دو طرف این شهر کوهستان است، خصوص طرف «تیبل لاند» که از غایت بلندی و اتصال کوه چنین توهم می‌شود که کوه در خانه‌ها خواهد اقتاد. و کوهها همه مملو از [ازواع] ریاحین و گلهای لنگار نگ خودرو است، و چراگاه جانوران و باغات مردم شهر، و چشممهای روان و آبشرارها و آسیاهای بسیار بر آن است.

بنابراین ولندیز اینجا به کوههای آن قدر متعادلند که زنان ایشان در صحبت مردان اکثر به کوه «تیبل لاند»— که پنج میل ارتفاع آن است، بعضی جا، ریسمان گرفته به اشکال تمام راه رفتن می‌شود— بالارفته، حاضری صبح می‌خورند. جانب دیگر شعبه بحری [است] که دزکرش گذشت، یعنی «تیبل بی»؛ در ساحل آن برجهای وسیع برای منع لنگرجهازات دشمن ساخته اند. طرف دیگر میدان است که منتهی می‌شود به کوهستان که فاصل است میان او و کلپ خرد، و بر مردم داخل این میدان نیز برجهای کلان تعمیر کرده اند که هر یک برای خود قلعه‌ای است، و آن قدر [سد] باب دخل غنیم از این طرف نموده که چون «انگریزان» بهاراده فتح این دیار رسیدند، از غایت استحکام جانب دریا، لنگرجهاز و فرود آمدن لشکر در کنار این شهر متغیردیده، در کلپ خرد فرود آمدند، و از آنجا به راه خشکی قصد این طرف نمودند. در وصول لشکر از جانب این میدان به شهر خسارة بسیار دیدند؛ از راه کوهستان که بسیار باریک و پر پیچ و خم، و ایضاً در بندها دارد، اراده حمله داشتند که فيما بین صلح قرار یافت.

دایرة این شهر تخمیناً شش میل بوده باشد. جمیع خانه‌ها از خشت و آهک، بعضی از سنگ، همه مستحکم، راسته‌های وسیع بی‌پیچ و خم، مفروش از خشت بزرگ است. به در و آب، مثل جوی هموار از سنگ، اکثر در وسط، بعضی جا، هردو طرف راسته گذاشته، که آب مستعمل شهر از آن راه به دریا می‌ریزد و در موسیم باران اثر گل و لامطلقاً معلوم نمی‌شود. کنار جویها در بعضی کوچه‌ها، هردو طرف قطار درختان، که سایه بر درخانه‌های مردم اند از خته‌اند موضع<sup>۴</sup> است. در خانه‌ها به خط مستقیم مقابل یکدیگر، و بر دره رخانه سکویی باشکوه به جهت نشیمن صبح و شام تا بستان، به ارتفاع یک گز تا دو گز به قدر درخانه، به لطف و صفا[بی] تمام ساخته شده است. این رسم، که خاص آن جاست، بسیار نیکو و پسندیده در نظر آمد. در حجره‌های خانه زیب و زینت بسیار چون آینه‌های ساده و با تصویر، و فانوسها و ساعت و اوانی نقره برمیزهای منبت عاج نشان و کرسیهای مخلع به میخ زردوز، و دیوار گیرهای منقوش از پارچه و کاغذ، خصوص حجرات طرف

(۱) Cork (۲) سخنه‌جاپی؛ پاریس. (۳) تعریفهای نظامی انجام می‌دهند.  
(۴) گردیده برداشتن، گرته برداری کردن، طرح برداشتن.

(۱) کوههای، مقصود کوههایی، کوهنوردی است. (۲) سخنه‌جاپی؛ موضوع، هنر، بهاده.

کیپ، حسن و نمک و تناسب اعضا وجود دارد، اکثرشان بهجهت زر، قحبگی کنند، و پارسايان ایشان را هم حیایی نیست، هریک از زنان عمدۀ این شهر منسوب بهبکی از سرداران انگریز بود. «مینکه او بدانخانه می آمد صاحبخانه بیرون رفته زن را به او باز می گذاشت، و آنچه سرداران انگریز بهم می رسانیدند، زنان ولنديز از ایشان می ستابندند. بنابراین قوم ولنديز از وقت حکومت خود، در این ایام خوشنود و فهتر بودند، قساوت قلب و بی مرتوی در مردان ایشان عام است. هرگز از ضرر بدنامی نیندیشنند، و برغلامان خود آنقدر تحمیل کنند که در هیچ ولایت دهیک آن معمول نیست. چون بیچاره‌ها هنری آموختند از یک تا چهار «واله» به حسب آن هنر بومیه از او گیرند، واولاد انان اور آنچه حسین است خود تصرف نمایند، وغير حسین را بفروشند، یامثل کامل نماندم مضاعف حساب کرد، وجه خوراکی را با آنکه در آن سیزده روزه مواده مهمان سرداران انگلش بودم، وزیاده از دو سه مرتبه با اوطام، و سه چهار مرتبه حاضری نخورد بودم، تمام و کمال نوشت. برای یک معتادنمک مسهّل دو رویه قیمت حساب نمود. همچنین در اجره بخطاط و گازر و حجام وغیره ده چند جمع کرد. چون زبان او نمی فهمیدم، التجا به رفقا بردم. کپتان «ولیم سن» که با کیزی در آن خانه تعلق بهم رسانیده بود حمایت اونمود، و دیگران که مکان اورا پستنیده داشتند، از اعانت من اجتناب، بلکه تحریص برای ادای زد کردند، و معلوم شد که اگر تعلی در ادای زد بروند، «کلاک» به عدالت ولنديز مرا خواهد کشید. ناچار بیحسایه اورا قبول کردم. بعد از این واقعه بر رفقا آنقدر تحمیل کرد که از فروگذاشت و عدم حمایت من بشیمان شده، بدغایات بهمان خانه که من گرفته بودم آمدند. بدین طریق که اول آن کنیز را بهم بکثرت توقع از «ولیم سن» بردند، در محکمه که توالي حبس کرد. او آزار بسیار برداشت، آن خانه را افلداشت. پس کرایه باقیان را به بناهه اینکه من در اول کار جمعیت شما را دیده کرایه کم قرار داده بودم، اکنون که دو کس از شما به جای دیگر رفتند، وجه کمی کرایه و کشیدن خساره باقی- بمانده مضاعف نمود. بیچاره‌ها قبول کردند. هفت‌آینده می خواست که به بناهه ای افزایش دیگر نمایم، آنها متهم نشده خانه اورا گذاشتند.

ازدوازدهم شهر صفر لغایت آخر ماه ربیع الاول در خانه دوم بهمن بر دیدم. اتفاقاً آن خانه به فست شخص طماع بیرحمی فروخته شد. همه متفرق شده، مرا از آن خانه کفایت بر دست آمد، غرّا در بیعثثثانی در آن نقل کردم. در این خانه مسلمانی سکونت داشت و در هر باب خدمت من آمده «رومآل» از دست من بروده به همسالان خود می داد، و آنها به قاهقهه می خندیدند، و از قبول ابا می کردند. من از شرم، آن رومآل رانمی گذاشتم. چون به قانون بزرگان استنبول دادن رومآل

اطلاعه:

و گرفن علامت ایجاد و قبول در میان زن و مرد است، و من در دادن رومآل به چنان جوانان حسین مضایقه‌می کردم. آن دختر تعجب کرده بسبب پرسید. گفتم این دختران همسال تو در نظر من ناپسندیده‌اند. از این جهت رومآل بدیشان نمی دهم، و مخصوص تو آن را نگهداشتند، اگر قبول کنی حاضر است، حاضران تمام بخته افتادند، او شرمنده شده به طرفی گریخت. خلاصه لغایت شنبه یازدهم صفر، سیزده روز در آن خانه ماندم، و قدری از مردم و شهر کیپ مطلع شده به اعانت مسلمانان آنجا، خانه‌ای که به نسبت خانه «کلاک» به کفايت بود، به کرایه گرفته، در آن نقل کردم. مستر کلاک به قاعدة مستمرة «ولنديز» هرچه امکان داشت در حساب دغا و برق من جبر نمود. از آن جمله دو رویه کرایه مکان دو رویه برای خوراکی که مقرر شده، وجه کرایه را به بناهه آنکه چون یک‌ماه کامل نماندم مضاعف حساب کرد، وجه خوراکی را با آنکه در آن سیزده روزه مواده مهمان سرداران انگلش بودم، وزیاده از دو سه مرتبه با اوطام، و سه چهار مرتبه حاضری نخورد بودم، تمام و کمال نوشت. برای یک معتادنمک مسهّل دو رویه قیمت حساب نمود. همچنین در اجره بخطاط و گازر و حجام وغیره ده چند جمع کرد. چون زبان او نمی فهمیدم، التجا به رفقا بردم. کپتان «ولیم سن» که با کیزی در آن خانه تعلق بهم رسانیده بود حمایت اونمود، و دیگران که مکان اورا پستنیده داشتند، از اعانت من اجتناب، بلکه تحریص برای ادای زد کردند، و معلوم شد که اگر تعلی در ادای زد بروند، «کلاک» به عدالت ولنديز مرا خواهد کشید. ناچار بیحسایه اورا قبول کردم. بعد از این واقعه بر رفقا آنقدر تحمیل کرد که از فروگذاشت و عدم حمایت من بشیمان شده، بدغایات بهمان خانه که من گرفته بودم آمدند. بدین طریق که اول آن کنیز را بهم بکثرت توقع از «ولیم سن» بردند، در محکمه که توالي حبس کرد. او آزار بسیار برداشت، آن خانه را افلداشت. پس کرایه باقیان را به بناهه اینکه من در اول کار جمعیت شما را دیده کرایه کم قرار داده بودم، اکنون که دو کس از شما به جای دیگر رفتند، وجه کمی کرایه و کشیدن خساره باقی- بمانده مضاعف نمود. بیچاره‌ها قبول کردند. هفت‌آینده می خواست که به بناهه ای افزایش دیگر نمایم، آنها متهم نشده خانه اورا گذاشتند.

ازدوازدهم شهر صفر لغایت آخر ماه ربیع الاول در خانه دوم بهمن بر دیدم. اتفاقاً آن خانه به فست شخص طماع بیرحمی فروخته شد. همه متفرق شده، مرا از آن خانه کفایت بر دست آمد، غرّا در بیعثثثانی در آن نقل کردم. در این خانه مسلمانی سکونت داشت و در هر باب خدمت من آمده «رومآل» از دست من بروده به همسالان خود می داد، و آنها به قاهقهه می خندیدند، و از قبول ابا می کردند. من از شرم، آن رومآل رانمی گذاشتم. چون به قانون بزرگان استنبول دادن رومآل